

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت, [۲۰,۲۰,۰۲,۰۱,۰۳:۰۲۱]

[In reply to من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۱۳۷

نگاهی به چشمای آرامبخشش کردم و چشمام رو بستیم،  
لبام رو محکم به لباش فشار دادم و مکی بهش زدم.  
دستش از پشت کمرم رو چنگ زد و محکم تر به خودش  
فشردم، گاز ریزی از لبش گرفتم و هر دو شدت بوسمون  
رو بیشتر کردیم.

هر چی بیشتر می بوسیدمش، بیشتر تشنه ترش می شدم  
اما نبود اکسیژن بیشتر مجال نداد و از هم جدا شدیم.  
هر دو نفس نفس میزدیم و به هم نگاه می کردیم، تو  
نگاه ساشا هم خواستن موج می زد.

بی حرف دستم رو کشید و از وسط جمعیت دورم کرد.  
به طرف بار رفتیم، برخلاف انتظارم گفت:

-یه لیوان آب یخ.

با چشمای گرد نگاهش کردم.

-من ویسکی می خوام.

با چشمای قرمز شده به طرفم برگشت.

-نه روشا.

-چرا آخه.

-نمی خوام حالت بد بشه و اتفاقی بینمون بیفته، نه تا

وقتی که هنوز عشقم رو کامل نپذیرفتی.

داغ شدن و قرمز شدن گونه هام رو حس کردم. تا پسره

لیوان آب رو روی میز گذاشت برداشتم و جرعه ای ازش

خوردم.

ساشا با لبخندی بهم نگاه کرد، لیوان نصفه رو روی میز

گذاشتم که ساشا برداشت و یه نفس سر کشید.

تا چند ساعت فقط رقصیدیم و دیونه بازی درآوردیم، هر

چی به ساعتای آخر شب نزدیک تر می شد لباس های

بقیه کمتر می شد که ساشا دستم رو گرفت و بیرون  
بردتم.

#من\_خواهت\_نیستم

من خواهت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۲۰,۲۰,۰۲ ۱۵,۰۵۸:۲۰]

[In reply to من خواهت نیستم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۱۳۸

خسته به خونه رسیدیم، هر کدوم از لنگه کفشام رو به یه  
طرف پرت کردم و چشم بسته به طرف اتاقم رفتم.  
در رو هل دادم و با همون لباس ها روی تخت شیرجه  
زدم و چشمام رو کامل بستم.

بین خواب و بیداری بودم که صدای در رو دوباره شنیدم،  
بی توجه بهش به خوابم پناه بردم که یه دفعه تو بغل  
گرمی کشیده شدم.

آروم پلک زدم و لای چشمم رو باز کردم که ساشا رو  
کنارم دیدم. بیشتر توی بغلش فرو رفتم و دستم رو  
دورش حلقه کردم.

با لبخند ناخودآگاهی که روی صورتم نشستته بود کامل به  
عالم بی خبری فرو رفتم.

\*\*

با سر و صدایی که از آشپزخونه می اومد آروم پلکام رو  
بالا آوردم و به اطرافم نگاه کردم، ساشا نبود و قطعا اون  
سر و صدا هم عاملش ساشا بود.

لخ لخ کنان بلند شدم و وارد سرویس شدم. تا نگاهم به  
آئینه افتاد سگته رو رد کردم.

تمام موهام وز شده بود و ریمیلیم زیر چشمام رو سیاه کرده بود و از همه بدتر رژم بود که دور تا دور لبم تا چونم کشیده شده بود.

سریع صورتم رو با آب و صابون شستم و با حوله خشک کردم و بیرون رفتم.

لباس هام رو عوض کردم و موهام رو بافتم و بیرون رفتم.

با دیدن میز پر و پیمون صبحونه اوه کشیده ای گفتم و پشت میز نشستم.

–بین کدبانو ساشا چه کرده.

لیوان بزرگ چای رو جلوم گذاشت و با انگشت به پیشونیم ضربه ای زد.

–گرم نریز بچه، سلامت کو؟

نیشم رو باز کردم و گفتم:

–سلام.

–سلام به روی ماهت، صبحونتو زود بخور می خوام یه جا  
بیرمت.

با حرفش کلا صبحونه رو فراموش کردم و تندی گفتم:  
–کجا؟ کجا؟

#من\_خواهرت\_نیستم